گزارش

### یک گفت‌وگوی خواندنی در باره جلال آل احمد

# «جلال» خرمگس معرکه بود

**علت اصلی در ماجرای بریدن بخش وسیعی از جوانان سال‌های بعد از انقلاب از جلال و حتی متنفر شدن از او این است که او واقعاً خرمگس معرکه بود و هنوز هم هست، تقریباً مثل سقراط، نمی‌گذاشت و نمی‌گذارد که مردم با خیالات و باورهای خودشان خوش باشند.**

**کتاب «جلال ناخوانده» گفت‌وگویی است با محمدحسین دانایی بر پایه یادداشت‌های منتشر نشده زنده‌یاد جلال آل احمد درباره دو کتاب مهم و اثرگذار او، «غرب‌زدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران». «جلال ناخوانده» که آن را برگی از دفتر تاریخ معاصر ایران توصیف کرده‌اند، به کوشش غلامرضا خاکی نوشته و از سوی انتشارات همرخ منتشر شده است.**

**کتاب‌های «غرب‌زدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران» جلال موافقان و مخالفان پر و پا قرصی دارد؛ به طوری که پس از گذشت بیش از ۶۰ سال از نگارش و انتشار آنها، همچنان در محافل ادبی مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد. اینکه جلال در چه بستر تاریخی اجتماعی این دو اثر را خلق کرد و مسائل مطرح شده در آن تا چه اندازه مبتلی به امروز ایرانی‌هاست، از جمله پرسش‌هایی است که می‌توان به بهانه انتشار «جلال ناخوانده» مطرح کرد. تسنیم به همین مناسبت با دانایی به گفت‌وگو پرداخته است.**

***

*** آقای دانایی انتشار کتاب «جلال ناخوانده» مجدداً توجه اهالی فکر و فرهنگ را به دو اثر مهم و اثرگذار جلال، یعنی «غرب‌زدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران» جلب کرد. این اثر با چه دغدغه و هدفی نوشته و منتشر شد؟**

کتاب «جلال ناخوانده» محصول همکاری من با یکی از دوستان به نام دکتر غلامرضا خاکی است. شرکت انتشاراتی همرخ هم چاپ اول آن را در سال ۱۴۰۲ منتشر کرده، یعنی در سالی که مصادف با یکصدمین سالگرد تولد مرحوم جلال آل احمد است. موضوع این کتاب هم حول دو محور دور می‌زند: محور اول بحث و بررسی نظریاتی است که مرحوم آلاحمد در قالب دو کتاب مهم خودش، یعنی کتاب «غربزدگی» و کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» مطرح کرده است. محور دوم هم بررسی انگیزه‌ها و نحوه انعقاد نطفه و چگونگی شکل‌گیری و تدوین و انتشار این دو اثر و بعد هم مروری بر بازتاب‌ها و واکنش‌های عمومی نسبت به این دو کتاب است؛ البته یک فصل پایانی هم داریم که مشتمل است بر سه پیوست، اول: کاوشی در ابعاد وجودی جلال، دوم: چند و چون یادداشت‌های روزانه جلال آلاحمد، سوم: تأملی در دیدگاه‌های آل‌احمد در باره تکنولوژی.

این کتاب یک ویژگی مهم هم دارد که لازم است به آن هم اشاره کنم، منظورم این است که کتاب بسیار مستند تنظیم شده و در واقع، نوعی سندنگاری است؛ یعنی در جابجای آن سعی کرده‌ایم که از یادداشت‌ها و نوشته‌های خود آل‌احمد استفاده کنیم و هر کجا هم که خودمان تحلیلی داشته‌ایم، بلافاصله عین منابع و مأخذ اصلی برای آن تحلیل را ذکر کرده‌ایم.

*** انتشار کتاب «غربزدگی» را می‌توان یک نقطه عطف در تاریخ ادبیات و جامعه‌شناسی ایران در دهه ۴۰ و ۵۰ به شمار آورد. اثری که از همان ابتدای انتشار موافقان و مخالفان پر و پا قرصی داشته و دارد و همین ادامه‌دار بودن بحث‌ها تا امروز، بر اهمیت کتاب صحه می‌گذارد. ما در این کتاب با آل احمدی مواجه هستیم که همچون طبیبی نشانه‌هایی از یک بیماری را بر پیکره هویت فرهنگی ایرانیان تشخیص می‌دهد، اما در کمال ناباوری برخی با آن مخالفت و گاه مقابله می‌کنند و سعی دارند آن را پنهان کنند. این اندیشه چه سابقه‌ای در آثار جلال دارد و موافقان و مخالفان آن بیشتر از چه گروه‌هایی بودند؟**

مرحوم آل احمد قبل از تدوین دو کتاب «غربزدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران»، جزوه دیگری را هم منتشر کرده بود که در واقع، باید آن را پیش درآمد، یا به قول خودش تمرین این دو کتاب حساب کرد. این تمرین یا پیش درآمد، جزوه کوچکی است به اسم «سه مقاله دیگر».

در این جزوه کوچک سه مقاله وجود دارد: «ورشکستگی مطبوعات» که در سال ۱۳۳۷ نوشته شده- «چند نکته درباره خط و زبان فارسی» و «بلبشوی کتاب‌های درسی» که هر دو در سال ۱۳۳۹ نوشته شده‌اند. خود آل احمد این سه مقاله را معرف روزگار صاحبان قلم دانسته، روزگاری به قول خودش: «بیرنگ و بو و خالی از حماسه و شور و پر از بطالت و رفع تکلیف، دست‌ها کوتاه و صفی پراکنده، جزایری تک‌تک و بی‌رابطه، در میان دریایی از بی‌خبری و یک‌دستی...».

غربزدگی به صورت کتاب برای اولین‌بار در سال ۱۳۴۱ به طور پنهانی منتشر شد، ولی قبل از آن قسمت‌هایی از آن در مجلات منتشر شده بود و جامعه فرهنگی کشور از وجود چنین ایده‌هایی باخبر بود. خود آل احمد درباره محتوای این کتاب می‌گوید: «حرف اصلی این دفتر در این است که ما نتوانسته‌ایم شخصیت فرهنگی- تاریخی خودمان را در قبال ماشین و هجوم جبریاش حفظ کنیم، بلکه مضمحل شده‌ایم. حرف در این است که ما تا وقتی ماهیت و اساس و فلسفه تمدن غرب را درنیافته‌ایم، و تنها به صورت و به ظاهر، ادای غرب را درمی‌آوریم، درست همچون آن خریم که در پوست شیر رفت و دیدیم که چه به روزگارش آمد. اگر آنکه ماشین را می‌سازد، اکنون خود فریادش بلند است و خفقان را احساس می‌کند، ما حتی از اینکه در زیّ خادم ماشین درآمده‌ایم، ناله که نمی‌کنیم، هیچ، پُز هم می‌دهیم... همچون کلاغی ادای کبک را درمی‌آوریم... بدیهی است که ما تا وقتی تنها مصرف‌کننده‌ایم، تا وقتی ماشین نساخته‌ایم، غربزده‌ایم. و خوشمزه اینجاست که تازه وقتی ماشین را ساختیم، ماشین‌زده خواهیم شد! درست همچون غرب که فریادش از خودسری تکنولوژی و ماشین به هواست. بعد ادامه می‌دهد: ما حتی عُرضه این را نداشتیم که همچون ژاپن باشیم که از صد سال پیش به شناخت ماشین همت گماشت و با غرب دعوی رقابت کرد و بازارشان را از دستشان گرفت، عاقبت با بمب اتم کوبیدندش تا بداند که از پس خربزه خوردن چه لرزی هست!»

از طرف دیگر هم خود غرب‌زده‌ها وارد میدان فریبکاری و خیانت شدند، همان غرب‌زده‌هایی که از راه غرب‌زدگی نان می‌خوردند و با انتشار کتاب «غرب‌زدگی»، موقعیت و منافع خودشان را در خطر می‌دیدند و در نتیجه، تبلیغ می‌کردند که: بله، آل احمد مخالف غرب و تکنولوژی است و در نتیجه، مخالف علم و پیشرفت و تمدن است! پس مرتجع است و عقب‌مانده و سنت‌گراست و می‌خواهد ایرانی‌ها کماکان به عهد قاجار برگردند، سوار درشکه و گاری بشوند، با آفتابه به توالت بروند و کرسی‌ها و اجاق‌هایشان را با سوزاندن فضولات گاو و الاغ گرم کنند و خلاصه از نعمات تجدد و تمدن محروم بمانند! بعد هم موج دروغ‌پراکنی و هوچی‌گری.

ولی با وجود اینهمه جفاکاری و ناجوانمردی، باز هم این حرف حق جلال بر دلهای پاک و صادق اثر کرد و هنوز هم که هنوز است، کف جامعه و اکثریت جامعه نسبت به غرب بدبین است و نگران است که مبادا دولتهای غربی و نیروهای بیگانه، به بهانه ورود علم و تکنولوژی و حتی ایدئولوژی، وارد حیاط خلوت ما شوند و زمام امور مملکت ما را به دست بگیرند. به عبارت دیگر، وجدان آگاه جامعه میداند که افرادی مثل آلاحمد واقعاً با درد و رنجِ مردم زمانه آشنا بودهاند و نسبت به این درد و رنجها بی‌تفاوت نبودهاند و از خیانت به خاک و ملت و فرهنگ و تمدن و تاریخ ایران رنج می‌بردند. به عبارت دیگر، وجدان عمومی جامعه هشیار است و میفهمد که چنین افرادی هم «دردشناس» بودهاند و هم «درمان‌یاب» و به همین علت است که افراد آزادهای مثل مرحوم آلاحمد، بجای قبول نوکری دولت و سرگرمشدن به آخور نعمات مادی و دنیوی، همه‌جور تحقیر و توهین را به جان می‌خرند و از افشای حقایق دست برنمیدارند.

*** اشاره فرمودید که کتاب «جلال ناخوانده» بر مبنای یادداشت‌های منتشر نشده دو کتاب از جمله «در خدمت و خیانت روشنفکران» تدوین و نوشته شده است. کمی درباره این اثر از جلال و نقش آن در جامعه‌شناسی جریان روشنفکری ایران توضیح دهید. این اثر از این منظر از چه جایگاهی برخوردار است؟**

کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» همانطور که قبلاً اشاره شد، در واقع، ادامه بحث غربزدگی است، البته تأکیدش به طور خاص بر نوع برخورد روشنفکران و مدعیان فرهنگ‌مداری با مسئله غرب و غربزدگی است و انتقاد از طرز رفتار آنان و وادادگی در برابر خطری که تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران را تهدید می‌کند. آل احمد در این کتاب روشن می‌کند که روشنفکرجماعت ایرانی تا کجا و در کجا خدمت کرده و تا کجا و در کجا خیانت، تا کجا و در کجا از کیان ملی دفاع کرده و در کجاها دست به خیانت زده و وطن را فروخته، آنهم چه ارزان و گاهی مفت!

گرچه بخش‌هایی ازین کتاب در زمان حیات خود آل احمد در مطبوعات چاپ شد، ولی چاپ کامل آن به صورت کتاب بعد از فوت او، یعنی در سال ۱۳۵۶ اتفاق افتاد. خیلی از صاحبنظران معتقدند که این کتاب یک نمونه کامل و دقیق از یک تحقیق در زمینه مسائل بزرگ اجتماعی است، تحقیقی زنده، معتبر، گویا، جاندار و در عین حال، منطبق با اصول و معیارهای پژوهشی قابل قبول.

اولین مورد خیانت روشنفکران که در این کتاب ذکر شده و اتفاقاً انگیزه اصلی تدوین این کتاب هم شده، برخورد روشنفکران با ماجراهای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ است. خود آل احمد در این مورد می‌گوید: «طرح اول این دفتر در دی‌ماه ۱۳۴۲ ریخته شد، به انگیزه خونی که در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ از مردم تهران ریخته شد و روشنفکران در مقابلش دست‌های خود را به بی‌اعتنایی شستند.»

***چرا بی‌اعتنایی روشنفکران در برابر حادثه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ موجب برانگیختگی آل احمد شد و باعث شد که او در حالیکه خودش پرچمدار جریان روشنفکری کشور در دهه ۱۳۴۰ بود، تصمیم به نگارش چنین کتابی بگیرد؛ کتابی که بیشتر کارنامه شکست و رسوایی جریان روشنفکری است تا گزارش خدماتش؟**

برای یافتن پاسخ این سؤال باید به ساختار فکری و نظریات اجتماعی آل احمد رجوع کرد. مطابق تعریفی که آل احمد از روشنفکری داده، روشنفکر کسی است که نسبت به جامعه خودش حساس باشد، یعنی احساس تعهد و مسئولیت اجتماعی داشته باشد؛ بنابراین، کسی یا کسانی که در برابر حادثه مهمی مثل قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، بیتفاوت مانده و سکوت کرده‌اند، آن هم به این دلیل که رهبری‌اش به دست خود روشنفکران نیست، بلکه روحانیت سنتی پرچمدار آن است، نه تنها شایسته عنوان روشنفکری نیستند، بلکه به علت سکوتشان، باید در ردیف مزدوران حکومتی قرار گیرند، حکومتی که در برابر خواسته گیرم غیرعقلایی و متحجرانه ملت خودش می‌ایستد و دست به چنان کشتارهایی می‌زند.

این کتاب به وضوح نشان می‌دهد که آل احمد همانطور که در برابر نفوذ استعمار در قالب تکنولوژی و تمدن ماشینی موضع‌گیری می‌کند و نظریات خودش را بدون بیم و هراس در کتاب غرب‌زدگی بیان میکند، در مقابل استبداد هم خاموش و منفعل نیست. بدون تردید آل‌احمد هم خیلی راحت می‌توانست مثل بقیه روشنفکران و اهل قلم، خودش را به نفهمی بزند، یا به بهانه اینکه جنبش ۱۵ خرداد متحجرانه و غیرروشنفکرانه است، سر خودش را پایین بیندازد و به جای اینکه با قشر کوچک، ولی دردسرساز جامعه درگیر شود و شهرت و محبوبیت خودش را به خطر بیندازد، به سمت منافع خودش برود، یعنی یا پست و مقام دولتی بگیرد، چون دولت هم از خدا می‌خواست که او را هم جذب کند و با دادن حق‌السکوت جلوی مخالف‌خوانیهایش را بگیرد، یا میتوانست به سمت فعالیت‌های اقتصادی نان و آب دار برود و زندگی مجللی را برای خودش دست‌وپا کند، ولی او به وجدان خودش خیانت نکرد و تعهد و مسئولیت اجتماعی خودش را زیر پا نگذاشت و حاضر نشد که به خاطر مصالح و منافع شخصی، حرمت و حیثیت جامعه را نادیده بگیرد و در نتیجه، بدون ترس از برخورد حکومت و بدون نگرانی بخاطر واکنش قلم‌به‌دست‌های روزگار که در واقع، قلم به‌مزدهای روزگار بودند، وارد میدان شد و تلاش کرد تا با تدوین کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران حرفش را بزند و به هیولای استبداد حمله کند.

*** مهمترین ادله مخالفان کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» چه بود؟**

در این میان نباید از حال و روز مدعیان بداندیش و بدخواه و حسودانی که تاب تحمل نور و روشنایی را ندارند، غافل بود، یعنی همان کسانی که لباس روشنفکری به تن کرده بودند و در حالیکه هیچ احساس مسئولیتی نسبت به جامعه نداشتند، فخرفروشی می‌کردند و نان شهرت بی‌موردشان را می‌خورند، در واقع، نان را که برکت خداست، حرام می‌کردند! بدیهی است که آنها هم بیکار ننشستند و دوباره کارخانه‌های دروغ‌پردازی و شایعه‌سازی خودشان را به کار انداختند و بهترین بهانه‌شان هم یک جمله از خود این کتاب راجع به مرحوم حاج شیخ فضلالله نوری بود: «من نعش آن بزرگوار را بر سرِ دار همچون پرچمی می‌دانم که به علامت استیلای غرب‌زدگی پس از ۲۰۰ سال کشمکش، بر بام سرای این مملکت افراشته شد.»

او حتی پس از فتح تهران توسط مشروطه‌طلبان و تهدید جدی به مرگ، باز هم از عقاید ضدبیگانه خودش دست برنداشت و در حالیکه به طور قطع و یقین می‌دانست که جانش در خطر است، باز هم حاضر نشد که به سفارت روسیه پناهنده شود و در مقابل اصرار مسئولان روسی برای نصب پرچم روسیه بر سر درِ خانه‌اش، جواب داد: «اسلام هرگز زیر بیرق کفر نمی‌رود! آیا رواست که من پس از ۷۰ سال که محاسنم را برای اسلام سفید کرده‌ام، حالا بیایم بروم زیر بیرق کفر؟»

***شما اشاره داشتید به اینکه در روزگار جلال، آنطور که باید و شایسته بود صحبت‌های او فهم نشد. این موضوع از جانب جامعه روشنفکر که انتظار می‌رفت درک بهتری از وقایع داشته باشد، دیده می‌شد. حال پرسش این است که وضعیت فعلی چگونه است؟ در دهه‌های گذشته تلاش های متعددی برای بازخوانی آرای آل‌احمد از گروه‌های مختلف فکری صورت گرفته است. با توجه به این فعالیت‌ها، آیا جلال آن چنانکه باید و شاید خوانده و فهمیده شده، یا همچنان زمام افکار یا به قول شما «احساسات عمومی»در دست معاندان و شایعه‌سازان و دروغ‌پردازان است؟**

در جواب باید گفت؛ متأسفانه در جامعه ما درد ساده‌اندیشی و سطحی‌نگری همچنان باقی است و بخش عمده‌ای از بدنه اجتماعی را رنج می‌دهد. بنابراین، هنوز هم دور در دست معاندان و دروغپردازان است. به عنوان نمونه، به جای اینکه درباره کم و کیف رابطه با غرب و نحوه مواجهه با مظاهر تمدن غربی، تحقیق دقیق و علمی بکنیم و بدون اینکه برای فهمیدن مسائل نامطلوب بعد از انقلاب و مشکلات کنونی جامعه از لحاظ اقتصادی و اجتماعی، مثل گرانی و بیکاری و مسائل محیط زیست و مهاجرت و غیره، بررسی کنیم، فوراً به دنبال یک مقصر می‌گردیم تا همه گناه‌ها را به گردنش بیندازیم و شانه خودمان را از زیر بار مسئولیت بیرون بکشیم و بهترین کسانی هم که در این رابطه استعداد قربانی شدن دارند، افرادی مثل مرحوم آل احمد و مرحوم دکتر شریعتی هستند و حتی بیش از جفایی که به کسروی شده، به آنها جفا و بیوفایی میکنیم.

***آقای دانایی، جلال از جمله اندیشمندان و نویسندگان محبوب در دوره معاصر است. تأثیری که او بر ادبیات معاصر ایران داشته، غیر قابل انکار است؛ به طوری که برخی از نویسندگان نام‌آشنا و صاحب سبک مانند رضا امیرخانی خود را فرزندان «زن زیادی» جلال می‌دانند. با این حال، ما شاهد رویگردانی بخشی از جوانان از جلال و آثار او هم هستیم. علت این مخالفت را در چه می‌بینید؟**

فراموش نکنیم که آل احمد هنوز هم یکی از محبوب‌ترین یا دست‌کم، یکی از جذابترین چهره‌های ادبی معاصر است. این واقعیت را هم از شمارگان آثارش می‌توان دریافت و هم از حجم و گستره نقد و نظرهایی که در باره افکار و آثار او نوشته و منتشر شده است. این محبوبیت یا جذابیت که از زمان حیات او تا کنون ادامه داشته، از ویژگی‌های ذاتی خود او و آثارش سرچشمه می‌گیرد و نه از اَعراض و حواشی. به همین علت، نه گذشت ۵۵ سال از وفاتش بر این قضیه اثر گذاشته و نه توطئه سکوت یا شبهه‌افکنی‌های دشمنان و مخالفان. حالا به چند علت از علل جذابیت و ماندگاری زنده‌یاد آل‌احمد اشاره می‌کنم، بدان امید که الگویی باشد برای نویسندگان جوان:

اولین علت محبوبیت و جذابیت آل‌احمد، به دیدگاه فلسفی او مربوط می‌شود، یعنی تعیین تکلیف صریح و قاطع با دو آرمان بزرگ بشری که «عدالت» و «آزادی» باشند. عامل دوم مربوط می‌شود به سبک زندگی و طرز کار جلال آل احمد. منظورم این است که هم سبک زندگی آل‌احمد، رئالیسم انتقادی بود و هم سبک نوشتاری‌اش.

عامل سوم، رابطه شفاف اوست با واقعیت از یک طرف و با مخاطب آثارش از طرف دیگر. او برای نوشتن، چیزی را جعل نمی‌کرد، یا نمی‌ساخت، بلکه زندگی واقعی خودش و اطرافیانش را می‌نوشت. معتقد بود که حقیقت خودش وجود دارد و آنچه ساخته می‌شود، اگر دروغ نباشد، دست کم غیرواقعی است. در نتیجه، نوشته‌هایش تابلوهای واقعی از زندگی خودش و زمانه‌اش هستند. این تکنیک نوشتاری، همراه با شجاعت در بیان حقایق، موجب شده است که در آثار جلال آلاحمد رگه‌های قوی از صداقت و صمیمیت موج بزند. او همه چیز را صاف و صادق و بدون رودربایستی و پنهانکاری و مصلحت‌اندیشی نوشته است. همین صداقت و صمیمیت و از آن مهم‌تر، شجاعت رو راست بودن با مخاطب، طبیعتاً دلنشین است و باعث جلب توجه همگان می‌شود. علت اصلی در ماجرای بریدن بخش وسیعی از جوانان سال‌های بعد از انقلاب از جلال و بی‌اعتماد و حتی متنفر شدن از او این است که او واقعاً خرمگس معرکه بود و هنوز هم هست، تقریباً مثل سقراط، نمی‌گذاشت و نمی‌گذارد که مردم با خیالات و باورهای خودشان خوش باشند و «حال» کنند، هِی در افکار و عقایدشان شک و تردید می‌اندازد، هِی فضولی می‌کند، هِی همه چیزهای محترم و مقدس و قطعیات و بدیهیات را زیر علامت سؤال می‌بَرَد و راجع به مسلم‌ترین مسلمات شک و تردید می‌کند و باعث حواس‌پرتی و آشفتگی خیال آدم‌ها می‌شود! بنابراین، مردم معمولی که فقط به فکر گذران زندگی هستند، حق داشتند و الآن هم حق دارند که از چنین خرمگس مزاحمی متنفر باشند و تلاش کنند تا هر چه زودتر به قول پرویز ثابتی تبعیدش کنند، به هر قیمتی و به هر کجایی، یا اگر نشد، جام شوکران را به دستش بدهند و خلاص! تبعید و جام شوکرانی که امروز نصیب جلال شده، همین تبعید از دل‌ها و اخراج از ذهن‌هاست. بله، «جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد»، آن هم با خلوص نیت و صراحت در بیان افکار و افشای اسرار!

همچنین مخالفان جلال حق دارند که از او متنفر باشند، چون از جلال انتظار دارند که پیشگویی هم می‌کرد! به نظر آنها این چه نوع روشنفکری است که نمی‌دانسته ۱۰ سال بعد از مرگش چه انقلابی روی خواهد داد و چه کسانی و با چه نیاتی، چه سوءاستفاده‌هایی از افکار و آثارش خواهند کرد؟ پس چشمش کور، حالا باید کیفر پیامبر نبودن خودش را پس بدهد! ولی جای نگرانی نیست. تاریخ قضاوت خودش را خواهد کرد و حق را به حق‌دار خواهد داد.

دریچه

## در شبی برای داود رشیدی چه گذشت؟

مراسم بزرگداشت داوود رشیدی با سخنرانی جمعی از هنرمندان برگزار شد.

طبق گزارش رسیده ،نخستین جشنواره «فیلم و عکس با انرژی» با دبیری حمید خانی، مراسم بزرگداشت داوود رشیدی را با برپایی نمایشگاهی شامل ۳۰ پوستر فیلم، تئاتر و عکس‌های شخصی این هنرمند فقید ایران، در پردیس تئاتر و موسیقی باغ کتاب شامگاه ۱۷ تیر ماه برگزار کرد.

در ابتدای این مراسم بزرگداشت و افتتاح نمایشگاه، کلیپی از نخستین جشنواره «فیلم و عکس با انرژی» و سپس فایل صوتی شعری که محمد صالح‌علا برای داوود رشیدی سروده و قرائت کرده بود، پخش شد.

در ادامه حمید خانی دبیر جشنواره گفت: داوود رشیدی هیچ‌گاه خود را درگیر بازی‌های سیاسی نکرد و ترجیح داد تا مردم، همواره او را با لفظ هنرمند به یاد بیاورند و درست به همین دلیل است که امروز، هر تصویری از او را که مرور می‌کنیم، جز هنر و مردمی که همواره برای آن‌ها کار کرد، چیزی نمی‌بینیم.

وی یادآور شد: داوود رشیدی نیاز به بزرگداشت ندارد، بزرگ بود، هست و خواهد ماند. ما در جشنواره «فیلم و عکس با انرژی» امروز یاد این هنرمند فقید را گرامی می‌داریم و امیدواریم هنرمندان جوان منش و روش داوود رشیدی را الگوی فعالیت‌های هنری خود قرار دهند.

در بخش بعدی مراسم احترام برومند هنرمند شناخته‌شده و همسر زنده‌یاد رشیدی به ایراد سخنانی پرداخت و گفت: همیشه از صحبت و جلسه برای یاد کردن از داوود رشیدی استقبال می‌کنم و خوشحال می‌شوم.

وی خطاب به ستاد برگزاری جشنواره «فیلم و عکس با انرژی»، یادآور شد: اسم جشنواره با انرژی است و اگر بخواهم یک صفت از داوود رشدی را نام ببرم این است که داوود با انرژی بود. هیچوقت ناامید نشد و در زمان حیات‌اش به همه ما امید می‌داد. خیلی گرفتاری برایش پیش آوردند ولی ناامید نمی‌شد و سربلند به کار خود ادامه می‌داد.

برومند تاکید کرد: عشق داوود رشیدی تئاتر بود ولی مشکلاتی که شکل می‌گرفت نگذاشت به عشق خود بپردازد. خوشحالم آخرین کاری که مردم از داوود رشیدی دیدند یک کار تئاتر بود.

سپس بهرام شاه‌محمدلو هنرمند شناخته شده و از دوستان صمیمی داوود رشیدی نیز یادآور شد: درباره رشیدی یک دنیا می‌توان سخن گفت و مقاله نوشت و تاثیرگذاری وی را در لایه‌های مقاطع مختلف تارخی بررسی کرد. داوود تاثیرات کم‌نظیری در تمام عرصه‌های هنری داشت. کارهای شاخصی در سینما و تئاتر و تلویزیون انجام داد و تاثیرات فوق‌العاده‌ای در فضای هنری ایران داشت.

مسعود فروتن دیگر سخنران این مراسم بود. وی با بیان اینکه صحبت‌کردن درباره داوود رشیدی خیلی جرأت می‌خواهد، یادآور شد: داوود رشیدی از سال ۱۳۴۷ تئاتر مدرن را با نمایش «در انتظار گودو» وارد جامعه هنری ما کرد. داوود رشیدی هرگز نمی‌میرد. آنقدر صمیمانه برخورد می‌کرد که برای همه داوود بود و برای ما که سال‌ها در خدمتش بودیم آقای رشیدی. وی ادامه داد: وقتی در تلویزیون حضور داشت و تئاترهای تلویزیونی کار می‌کرد من را دید و باعث رشدم شد. سال‌ها بعد افتخار این را داشتم که رشیدی به عنوان بازیگر در مقابل دوربین من به عنوان کارگردان در تله تئاتر «هنر» حضور داشت.

فروتن تاکید کرد: رشیدی و برومند زوج جذاب و دوست‌داشتنی هنری بودند. احترام برومند سال‌ها بیماری داوود را پذیرفت و او را تنها نگذاشت. همه خانواده برومند تحت تاثیر حضور رشیدی بودند. افتخار می‌کنم آینه دار هنر بازیگری داوود رشیدی بودم.

ستاره اسکندری بازیگر با سابقه سینما، تئاتر و تلویزیون نیز در بخش پایانی این مراسم، گفت: نسل من از رشیدی و هم‌نسلان ایشان، سینما، تئاتر، ادب و آداب هنرمندی را آموخته است.

وی تصریح کرد: این بزرگان چه مهاجرت کردند و چه درگذشتند، بزرگی را با خود بردند. با رفتن رشیدی همه چیز کوچکتر شده است، تحمل‌ها کمتر شده است. بزرگی را از ایشان آموختم و ای کاش برگردند و تاریخ هنر ایران را بار دیگر ورق بزنند.

اسکندری در ادامه با بیان اینکه لیلی رشیدی فرزند داوود رشیدی نیز هنرمند بزرگی است، یادآور شد: ما با خانواده برومند و رشیدی خاطرات بسیار زیادی داریم.

وی اظهار کرد: امیدوارم لیلی رشیدی را سرفراز در صحنه تئاتر ببینیم. مدیران فرهنگی اجازه دهند هنر و فرهنگ نفس بکشد. همه ما از قوم و ملیت و رنگ و تفکری، متعلق به ایران هستیم.

این بازیگر با سابقه تاکید کرد: رشیدی هرگز برای ما از بین نرفته چراکه تاریخ سینما و تئاتر ایران وابسته به او است.

در پایان این مراسم هم کلیپی از داوود رشیدی، آثار وی و سخنان‌اش در مقاطع مختلفی از زندگی و همچنین تصویری از زنده‌یاد احمدرضا احمدی که شعری را برای درگذشت داوود رشیدی سروده و خوانش کرده بود، پخش شد.